

درباره نهضت جنگل و ریشه‌های آن

قیام میرزا اسلامی بود

▪ آیت الله رضا استادی

در ۱۰۰ سال اخیر، یعنی از اوایل سده چهارم هجری قمری تا زمان حاضر، نهضت‌ها، انقلاب‌ها، قیام‌ها و اقدام‌های متعددی به وسیله روحانیت شیعه انجام شده است؛ از جمله نهضت تنبکو به رهبری میرزای شیرازی بزرگ، قیام مشروطیت، بعد داستان شهید شیخ فضل‌الله نوری و پس از آن انقلاب عراق که به رهبری روحانیت عراق و مرحوم میرزای شیرازی کوچک انجام شد، داستان مرحوم مدرس، قیام مرحوم خیابانی، قیام میرزا کوچک‌خان جنگلی و در سال‌های اخیر قیام آیت‌الله کاشانی و مساله ملی شدن نفت و بعد داستان فداییان اسلام؛ یعنی شهید نواب‌صفوی و همفکران و همراهانش و سپس انقلاب باعظمت امام خمینی رضوان‌الله تعالی علیه. اینها قیام‌ها و اقدام‌هایی است که از سوی روحانیت ترتیب یافته و دنبال شده و همه مورخان معاصر، دخالت روحانیت را در این نهضت‌ها قبول دارند. اما هنگامی که به تاریخ مدون این انقلاب‌ها مراجعه می‌کنیم، متأسفانه می‌بینیم از قصه تنبکو گرفته تا داستان فداییان اسلام، هر کدام که در تاریخ بیان شده، کنارش حرف‌هایی زده شده که یا اصل آن قیام و نهضت را مورد تشکیک قرار داده یا تا حدی نقاط ابهام در آن ایجاد کرده‌اند، به‌طوری که برای خواننده بی‌اطلاع یا کم‌اطلاع این سوال مطرح می‌شود که اصلاً این نهضت‌ها کار‌های صحیح، مفید و مشروعی بوده‌اند یا نه؟

سوال این است؛ چه شده است که این نهضت‌ها که یکی همین نهضت مرحوم میرزا کوچک‌خان است و هیچ ریشه‌ای جز اسلام، قرآن و مذهب نداشته، در تاریخ به گونه‌ای منعکس شده که اگر یک آدم بی‌اطلاع آنها را بخواند، دست کم بعد از خواندن مردم می‌شود که این قیام‌ها و اقدام‌ها کار صحیحی بوده‌اند یا نه؟ کارهای مفید و به صلاح مملکت بوده‌اند یا نه؟ اکنون که سوال تا حدی روشن شد، به پاسخ آن می‌پردازم. سر این مطلب این است که متأسفانه از روز اولی که روحانیت، حوزه‌های علمیه و در کل مسلمان‌ها برضد بیگانگان اقدام کردند تا نگذارند آنها پیش از پیش بر ممالک اسلامی مسلط باشند و تصمیم گرفتند دست تسلط آنان را قطع کنند، خودشان تاریخ این کارها را ننوشتند و دیگران نوشتند؛ بنابراین هر چه را خواستند نوشتند، نه هر چه را

که صحیح و مطابق با واقعیت بود.

این همان هشداری بود که بارها امام خمینی، رضوان‌الله تعالی علیه، می‌دادند و می‌فرمودند: «خودتان باید تاریخ انقلابتان را بنویسید و از همین حالا هم بنویسید و نگذارید دست دیگران بیفتد. دست دیگران که افتاد چون با اسلام خوب نیستند، با روحانیت خوب نیستند، از روی غرض‌ورزی مطالبی می‌نویسند و انقلاب را خوب درک نمی‌کنند و این امر تحریف می‌کنند و وارونه جلوه می‌دهند».

به نظر بنده داستان مرحوم میرزا کوچک‌خان جنگلی هم دقیقاً گرفتار همین بی‌توجهی شده است. اگر در کتاب‌ها درباره او قضاوت‌هایی شده و حرف‌های مختلفی گفته‌اند، به خاطر این است که از روز اول خودی‌ها تاریخ این نهضت را ننوشتند و بعضی‌ها هم که خواستند بنویسند با فاصله چند ساله نوشتند، آن هم با ملاحظه؛ چون برخی از نویسندگان تاریخ نهضت جنگل و میرزا کوچک‌خان، به اقرار خودشان مطالب را سانسور می‌کردند و با خود می‌گفتند چه مطلبی را بنویسیم و چه را ننویسیم، چه صلاح است و اجازه چاپ می‌دهند و چه صلاح نیست و اجازه چاپ نمی‌دهند.

پس اول اینکه دیر شروع کردند به نوشتن و در این فاصله بسیاری از مطالب حذف و محو شد، بعد هم که شروع کردند، هر مطلبی را ننوشتند. من اینجا لازم می‌دانم عرض کنم نهضت‌هایی که اساس اسلامی دارند، یعنی تکیه‌شان فقط و فقط به قرآن و اسلام است، تاریخ‌نویسش باید از روحیه اسلامی خیلی قوی‌ای برخوردار باشد، در غیر این صورت نمی‌تواند نهضت را آنگونه که هست منعکس کند، نهضتی

که پایگاه اسلامی- قرآنی دارد، کسی باید تاریخش را بنویسد که او هم اساس را اسلام و پایگاه را قرآن بداند و بساور کرده باشد که این آقا برای اسلام و قرآن خودش را اینقدر به زحمت انداخته است وگرنه خیلی ساده قضایا را به صورت مادی توجیه و تاویل می‌کند.

درباره میرزا کوچک‌خان واقعیت این است که او یک مسلمان معتقد و بیگ روحانی مومن بوده و قیام او یک قیام اسلامی و در راستای قیام‌های دیگری است که فقط و فقط منشأ دینی داشته‌اند.دلیل‌ها و گواه‌های بسیاری در تأیید این موضوع هست؛ سند اول اعلامیه‌ای است به قلم خود میرزا کوچک. این اعلامیه انگیزه میرزا و روحیه اسلامی او را تا حدی به ما می‌شناساند و گفتار آنان را که می‌خواهند قیام او را فقط برای

آزادی توجیه کنند، باطل می‌کند. این اعلامیه با عنوان «تمنا» در روزنامه جنگل چاپ شده است.

«یکی از علل خرابی‌های ما تنقید به القاب و احترامات بی‌مأخذ و صوری است که غالباً تمایل به آنها تولید مفاسد کثیره می‌کنند. هر کس که دو قدم در راه اصلاح مملکت برداشت یا دو کلمه برای آزادی ملتی نطق و تحریر کرد و یا دو روزی به خدمات نوع خود مشغول شد، فوراً یک لقب یا عنوان بزرگی از خود یا دیگران به او چسبیده و همان سبب کبر و غرور گشته، بلکه تهیه وسایل و تجملی که لازمه آن لقب است، آن را از طریق حق و صواب منصرف می‌کند. کسی که مقصودش خدمت به وطن و ملت و نیتش خالص است، نباید مقید به این پیرایه‌ها گردد. این بنده

که شاید اغلب بدانند قصد خدمت به دیانت و ایرانیت است، نه برای تحصیل جاه و جلال، از عموم تمنا می‌کنم که از القاب معموله معافم داشته و به همان اسم خودم مخاطبم دارند و در این کار مننی بزرگ بر کوچک بگذارند. کوچک جنگلی».
ایا این همان جمله‌ای نیست که امام خمینی، رضوان‌الله تعالی علیه، می‌فرمود: «به من بگوئید خادم نه رهبر». آری یک فکر یک مسلمان اصیل و

معتقد این است که چون من می‌خواهم برای اسلام کار کنم، باید نیتم خالص باشد و حتی از مردم توقع لقب هم نداشته باشم.

سند دوم مطلبی است که باز از روزنامه جنگل نقل می‌کنم. این یادداشت، علاقه میرزا کوچک و جنگلی‌ها را به روحانیت و مراجع تقلید آن روز منعکس می‌سازد:

«قدرت و سسلطت ملی از راه دیانت و امانت، یک وقت به عهده کفایت شیخ کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی و حاج میرزا حسین و حاج میرزا خلیل و آقا سید عبدالله بهبهانی شهید و میرزای شیرازی شهیر بود که نام نامی‌شان تا ابد در دفتر هواخواهان آدمیت ثبت است. و امروز نعم‌اللیدل و یادگار آن ستون‌های دیانت که مغزهای مقدس ایشان مربوط به سیاست نیز هست، امثال آقای شیخ الشریعه، آقای میرزا حسین نایینی، آقا سید ابوالحسن اصفهانی، آقا سیدعلی داماد، فاضل ممقانی، آقا سیدمحمد طباطبایی مهاجر معروف، آقا سیدمحمد بهبهانی نعم‌الخلف، مرحوم آقا سیدعبدالله بهبهانی و حاج‌آقا نورالله اصفهانی و آنها که مجسمه ترویج شرایع و دین اسلامند، امثال آقا سیدمحمد کاظم یزدی، آقا میرزا محمدتقی



میرزا با آقا سید حبیب‌الله مدنی یکی دیگر از مجاهدان

سامرائی‌شیرازی و آقای صدراعضایی که در مقام احتیاج، حبل‌المتین شرع و شریعت در کف آهنین آنهاست.» در این مقاله می‌بینیم که حتی از آقا سید کاظم یزدی، صاحب عروه، که به هر علتی در امور سیاسی دخالت نمی‌کرد و از مخالفان سرسخت مشروطه بود، تجلیل می‌شود، با اینکه طبع یک طلبه و روحانی انقلابی و یک مسلمان انقلابی ایجاب می‌کند با هر روحانی و آخوندی که کار او و امثال او را تصویب نمی‌کنند، مخالف باشد و نمودبالله اهانت کند، همان طور که در دوران مشروطه این چنین بود و مثلاً برضد همین صاحب عروه «رحمه‌الله علیه»، افراد انقلابی بی‌پروا مطالبی را می‌گفتند.

بنابر این از مطالبی که ذکر شد به این نتیجه می‌رسیم که میرزا و جنگلی‌ها روحیه اسلامی داشتند و علاقه‌مند به روحانیت و علما و مراجع بودند که حتی در بحبوحه گرمی بازارشان، به آقایی که با آنها هم‌صدا نبودند، چون آنها را پاک و منزه می‌دانستند، هیچگونه اهانتی نمی‌کردند بلکه تجلیل و احترام هم می‌کردند و این نشانه پایبند بودن به احکام اسلام است. آری از این قبیل یادداشت‌ها می‌فهمیم که میرزا کوچک‌خان یک روحانی علاقه‌مند به روحانیت و مراجع تقلید است و اقدام او اساس برنامه‌های اسلام و صاحب اسلام است. سند سوم پاسخ میرزا کوچک است به یکی از بیگانگان که به او گفت: «اگر تو را در محکمه الهی حاضر کنند و بگویند این تلفات را مسؤول کیست، چه جواب می‌دهی؟» پاسخ میرزا این است: «در قانون اسلام مدون است که کفار وقتی به ممالک اسلامی مسلط شوند، مسلمین باید به مدافعه برخیزند، ولی دولت انگلیس فریاد می‌کشد که من اسلام و انصاف نمی‌شناسم و باید دول ضعیف را اسیر و آزار و کشته مقاصد مشنوم خود سازم... با این ادله، وجدانم محکوم است و در راه سعادت کشورم سعی کنم، گو آنکه کرورها نفوس و نوامیس و مال ضایع شود و در مقابل جوابی را که موسی^ع فرعون و محمد^ص به ابوجهل و سایر مقننین و قانندان آزادی و روحانی در محکمه الهی می‌دهند، من هم می‌دهم».

سند چهارم: من فکر می‌کنم اولین کسی که درباره میرزا کوچک‌خان چیزی نوشت، مرحوم دهخداست و این نوشته از یادداشت‌های اصلی دهخداست، نه اینکه بعدها اضافه شده باشد و تا آنجا که بنده خیبر دارم، دهخدا طرز فکرش جووری نبوده که بخواهد از روحانیت یا روحانیون دفاع کند، بلکه شواهدی در دست است که گاهگاهی با آنها معارضه هم می‌کرده است. البته لغت‌نامه ایشان خدمتی است به فرهنگ ما و هیچکس منکر این خدمت نیست، اما روحیه‌اش روحیه‌ای نبوده که روحانیت را ترویج کند. ایشان در این یادداشت چنین

آورده است: «میرزا کوچک‌خان از مجاهدین گیلان بود که با میرزا کریم‌خان و سردار محیی‌الدین برای بیرون کردن محمدعلی‌شاه به تهران آمد. او سربازی بی‌نهایت شجاع بود. اول بسار که او را دیدم جوانی خوش‌قیافه به سن ۳۰ سال می‌نمود. در نهایت درجه معتقد به اسلام و همان حد نیز وطن‌پرست بود. شاید آن هم از راه اینکه ایران، وطن او، یک مملکت اسلامی است و دفاع از او را واجب می‌شمرد. نماز و روزه او هیچ‌وقت ترک نمی‌شد. از تمام محرمات دینی مجتنب بود، لیکن در دین خرافی بود و همه کارها را از فعل و ترک، با استخاره سبحه و یا قرآن می‌کرد. آنگاه که در تهران بود، لباس عادی داشت و ریش خود را نمی‌تراشید، چه آن را خلاف شرع می‌شمرد. قانع و بی‌طمع بود... همیشه متفکر بود و بسیار کم تکلم می‌کرد... می‌گفتند در اول طلبه دینی بود و مقدماتی

از عربی و فقه می‌دانست، رحمه‌الله علیه».

این نوشته مرحوم دهخدا یکی از نخستین سندهایی است که می‌تواند اسلامی بودن نهضت میرزا کوچک‌خان را تأیید و تثبیت کند. عرض کردم دهخدا آنطور نیست که بخواهد یک روحانی را ترویج کند. در همین نوشته هم بالاخره نیش خود را زده و چون میرزا در کارها با خدا مشورت می‌کرده، او را خرافی دانسته است، ولی درعین‌حال می‌گوید او یک مسلمان مقید، متشرع و پایبند به احکام اسلام است. قضاوت دهخدا این است که میرزا در نهایت معتقد به اسلام بود و اگر به مملکت هم علاقه داشت، شاید به خاطر اسلام بود و از همه گناهان اجتناب می‌کرد و حتی ریش تراشیدن را چون خلاف شرع می‌دانست، انجام نمی‌داد.

سند پنجم: ملک‌الشعرای بهار در تاریخ مختصر احزاب می‌نویسد: «مرحوم میرزا مردی بود مذهبی و غالباً استخاره می‌کرد. جوانی بود از طلاب علوم دینیة و ادبیات، در مدارس رشت به تحصیل مشغول بود و عمامه به سر داشت. بعد از انقلاب مشروطه در سنه ۱۳۲۶ هجری قمری در گیلان برضد محمدعلی‌شاه و استبداد صغیر قیامی شد و جمعی از طلاب و جوانان

هم به آن پیوستند که یکی از آنها مرحوم میرزا کوچک‌خان بود. میرزا با عقیده اتحاد اسلام به گیلان رفت و در جنگ بین‌الملل، تشکیلاتی را در شهر و در جنگل قومن به نام «اتحاد اسلام» به راه انداخت».

سند ششم: در کتابی که در شرح حال مرحوم سیدحسن مدرس نوشته شده، از مذاکرات مجلس شورای ملی آن روز چنین نقل شده که مرحوم مدرس می‌گوید: «عقیده من این است که خیابانی آدم خوبی بود... باز هم می‌خواهم عرض کنم که کوچک‌خان هم آدم خوبی بود...»

و نیز در پاسخ این استفتا: «آیا محاربه با جمعیتی که پنج سال است به نام اتحاد و اسلام و جنگلی‌ها در حدود گیلان قیام و عملاً خود را به تمام اهالی ایران معرفی کرده و جز حفاظت نوامیس اسلامی و حراست استقلال مملکت و دفاع از ایران و اسلام و قطع نفوذ و مداخلات ظالمانه و تعدیات جابرانه اجانب، مقصد و مقصودی نداشته و ندارند و تنها جمعیتی که تحت تأثیر دیگران نبوده و فقط به قوای مادی و معنوی ایران اتکا و اتکال داشته و حقیقتاً موجب افتخار و شرافت ایران و ایرانی است، چه صورت دارد؟ آیا محاربه با این جمعیت در

حکم محاربه با امام زمان^(ع) نخواهد بود؟»

مرحوم مدرس در جواب نوشت:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم. حقیر از آقامیرزا کوچک‌خان جنگلی و اشخاصی که صمیمانه و صادقانه با ایشان هم‌آواز بودند، نیت سوئی نسبت به دیانت و صلاح مملکت نفهمیدم، بلکه جلوگیری از دخالت خارجیان و نفوذ سیاست آنها در گیلان عملیاتی بوده بس مقدس و مسجل بر هر مسلمانی لازم، خداوند همه ایرانیان را توفیق دهد که نیت و عملیات آنان را تعقیب و تقلید نمایند. پرواضح است که طرفیت و ضدیت و محاربه با همجو جمعیتی، مساعدت به کفر و معاندت با اسلام است. جمادی‌الثانی۱۳۳۸، حسن‌بن‌اسماعیل طباطبایی».

توجه دارید که در همان بحبوحه‌ای که می‌خواستند بگویند میرزا یابی و طاغی است و می‌خواستند او را آشوبگر معرفی کنند، مرحوم مدرس از او دفاع می‌کند و درباره او و اقدامش چنین عباراتی را می‌گوید و می‌نویسد.

سند دیگر: مرحوم فخرانی در مصاحبه با کیهان فرهنگی می‌گوید: «میرزا ادم معتقدی بود. خیلی به اسلام عقیده داشت. هیات اتحاد اسلام درست کرده بود که ۲۷ نفر عضو این هیات و اغلب‌شان هم از روحانیون بودند. او هیچ کاری را بر خلاف شرع انجام نمی‌داد. دقت کنید».

این بود بخشی از شواهدی که بخوبی روشن می‌کند قیام میرزا کوچک‌خان بر اساس اسلام و در راستای قیام‌های اسلامی و مذهبی است و این قبیل اسناد اصیل است که خط بطلان بر همه سمپاشی‌هایی که در کتاب‌ها، چه از خودی و چه از بیگانه نگاشته شده، می‌کشد. در اینجا اصل عرایض من تمام شد اما یک مطلب را لازم می‌دانم یادآوری کنم.

هنگامی که از میرزا کوچک‌خان تجلیل می‌کنیم و می‌گوییم وظیفه است از چنین افرادی تجلیل شود، توجه داریم که مصوم علیه‌السلام یک حساب دارد، مجتهد جامع‌الشرایط و ولی فقیه یک حساب دارد و افرادی مانند مرحوم میرزا کوچک یک حساب دیگر؛ یعنی کسی نباید اصرار داشته باشد که تمام زوایای کار‌های میرزا و جنگلی‌ها را توجیه کند، زیرا هیچ مانعی ندارد که اصل نهضت و قیام اسلامی باشد، تکیه‌اش بر اسلام و قرآن باشد، ولی یک گوشه‌اش هم اشتباهی رخ داده باشد یا برخی از زوایای

آن برای ما مبهم باشند. من فکر می‌کنم چون تاریخ دقیق این نهضت را در دست نداریم، نقاط مبهم ما کم نباشد. در هر صورت ما اصل قیام را تقدیس می‌کنیم، نه همه جزئیات آن را. از باب مثال ما که قیام و اقدام آیت‌الله کاشانی را می‌ستاییم، با اینکه ایشان مجتهد جامع‌الشرایط بودند، معنایش این نیست که تمام جزئیات کار ایشان را تأیید می‌کنیم و چه مانع دارد که برخی از ملاقات‌های او

روز اول خودی‌ها تاریخ این نهضت را ننوشتند و بعضی‌ها هم که خواستند بنویسند با فاصله چند ساله نوشتند. آن هم با ملاحظه؛ چون برخی از نویسندگان تاریخ نهضت جنگل و میرزا کوچک‌خان، به اقرار خودشان مطالب را سانسور می‌کردند و با خود می‌گفتند، چه مطلبی را بنویسیم

را با شخصیت‌های مشکوک اشتباه بدانیم. در این مطلب، حساب امام امت رضوان‌الله علیه از دیگران جداست. دقت و مراقبت ایشان چیزی در حد معجزه است. دیگران غالباً چنین دقت‌هایی نداشتند.

خلاصه کلام اینکه ما باید ریشه و اساس کار را بررسی کنیم و ببینیم قیام میرزا کوچک‌خان بر چه اساسی و در چه راستایی بوده است؟ نتیجه مطالعات و مراجعات ما این است که قیام او در ردیف کار مرحوم مدرس، مرحوم کاشانی، مرحوم نواب‌صفوی و در راستای کار‌های میرزای شیرازی بزرگ و میرزای شیرازی کوچک بوده است. البته با حفظ مراتب و نباید گرفتار افراط و تفریط شویم، یعنی کسی نباید قیام نواب‌صفوی را کنار قیام امام امت بگذارد و با هم مساوی بداند. درست است که هر دو در یک راستا بودند، اما این کجا و آن کجا؟ همچنین کسی نباید قیام میرزا کوچک‌خان را در کنار قیام و اقدام میرزای شیرازی قرار دهد و مساوی بداند. آری همه در یک راستا بوده‌اند و هدف بنده هم همین بود که با شواهدی اثبات کنم میرزا کوچک‌خان مسلمان معتقد و قیام و اقدام او برای اسلام و حمایت اسلام و مسلمین بوده است.

نگاه

مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین علی دوانی: پس از انقلاب

مشروطیت ایران، بزرگ‌ترین جنبشی که در مملکت پدید آمد، قیام میرزا کوچک و انقلاب جنگل بود که برضد ناپساامانی‌های موجود و برای نجات کشور از نفوذ بیگانگان صورت گرفت. این رویداد از نظر مرکزیت آن در جنگل، تا آن زمان در هیچ جای دنیا سابقه نداشت و این موضوعی است که هنوز هم نظیر پیدا نکرده و آنچه هم که تاکنون پیرامون آن نوشته‌اند، برای شناخت این انقلاب ملی بی‌تظیر، کافی نیست.

چیزی که در این نهضت ملی جلب توجه می‌کند، این است که رهبری انقلاب را یک روحانی جوان، آن هم در این نقطه دنیا که از همه‌جایی خبر نبود و قید و بندهای فراوانی به دست و پا داشت، عهده‌دار بود. ابتکار این عمل به‌وسیله میرزا کوچک در آن عصر و زمان، جالب‌ترین قیام ملی و عمل پارتیزانی به شمار می‌رفت.

دسته‌های پارتیزانی جنگل متشکل از دهقانان، مردمان شهری و روستایی، کارگران و مزدبگیران بود که تحت رهبری کمیته اتحاد اسلام به زعامت



نمی‌کردند و فکری جز تهیه اسلحه نداشتند.

به این ترتیب مشاهده می‌کنیم پرچمدار مبارزه با دشمنان خارجی و قدرت‌های مخرب شمال و جنوب و تلاشگران نجات مملکت از وضعیت ناپهنجاری که داشت، شش روحانی مجاهد، مبارز و انقلابی یعنی شیخ محمدحسین برازجانی، شیخ جعفر محلاتی، شیخ‌عبدالحسین لاری، سیدحسن مدرس، شیخ‌محمد خیابانی و میرزا کوچک‌خان جنگلی بودند که روان همگی‌شان شاد باد!